

وقتی باهم دست میدادیم  
 او مثل ما نبود  
 شمار انگشتان دست راستش  
 تنها دو بود !  
 او، زمانی بخاطر بالای بلند یک کوه  
 سه انگشت دیگر را به دستان آزادی بخشیده بود.  
 وقتی باهم به تابلوئی نگاه میدوختیم  
 او مثل ما نبود  
 تنها یک چشم داشت  
 او، زمانی، در شبانه یک عشق  
 چشم دیگر خود را به میعادگاه نور سپرده بود.  
 وقتی باهم قدم میزدیم  
 او مثل ما نبود  
 یک پای چوبین داشت  
 او، زمانی، پای دیگر خود را به جاده گل و صلح تقدیم کرده بود.

او هرگز مثل ما نبود  
 او سه انگشت  
 او یک چشم  
 او پائی از ما کم داشت  
 با اینهمه،  
 وقتی در برابر آئینه بزرگ سرزمینمان می ایستادیم،  
 او از همه ما کاملتر بود.